

## بررسی عوامل گسترش جریان‌ات تکفیری

در خاورمیانه (۲۰۱۱-۲۰۱۵)

سید امیر نیاکوئی<sup>۱\*</sup>

تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۲/۲۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۱

### چکیده

با شروع قیام‌های عربی به رغم خوشبینی‌ها، جریان‌ات دموکراتیک اسلام‌گرا در کوران حوادث و تحولات جا ماندند و در عوض گروه‌های تکفیری موفق به گسترش و بسط حوزه نفوذ خود شدند به گونه‌ای که در کمتر از چهار سال، دهها گروه نظامی و شبه نظامی تکفیری شکل گرفتند طوری که هم اکنون بخش‌های وسیعی از سوریه و عراق در دست جریان‌اتی مانند داعش و النصره و یا گروه‌های تکفیری همسو قرار دارد. پرسش اصلی که این پژوهش مطرح می‌کند، چنین است: چه عواملی زمینه گسترش جریان‌ات تکفیری و افراط‌گرایی مذهبی را پس از آغاز جنبش‌های موسوم به بهار عربی ایجاد نمود؟ البته با توجه به این که مهد جریان‌ات تکفیری در عراق و سوریه قرار دارد، این پژوهش به علل گسترش جریان‌ات تکفیری در عراق و سوریه پرداخته است. نویسنده برای پاسخ به پرسش تحقیق از رویکرد سطح تحلیل بهره گرفته و علل این پدیده را در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی واکاوی می‌نماید. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که فرقه‌گرایی و بحران دموکراسی در سطح ملی، رقابت‌های ژئوپولیتیکی و هویتی در سطح منطقه‌ای و انفلال نسبی قدرتهای بزرگ به ویژه آمریکا در سطح بین‌المللی زمینه گسترش یافتن جریان‌ات تکفیری در عراق و سوریه را فراهم نموده است. گسترش یافتن جریان‌ات فوق نیز عملاً باعث گسترش بحران‌ها و منازعات در خاورمیانه و تسری پیامدهای آن به جهان غرب شده و لذا زمینه نقش آفرینی و تحرک بیشتر بازیگران بین‌المللی را فراهم می‌آورد

**واژگان کلیدی:** افراط‌گرایی، خاورمیانه، جریان‌ات تکفیری، عراق، سوریه

۹۵

سیاست جهانی

## مقدمه

جنبش‌های اعتراضی که از سال ۲۰۱۱ منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را دربرگرفته است از منظرهای مختلفی قابل بررسی می‌باشد. برخی از محققان به علل این تحولات و هستی‌شناسی آنها پرداخته و برخی دیگر به پیامدهای منطقه‌ای و ژئوپولیتیکی آن اشاره نموده‌اند. در این میان نکته حائز اهمیت آن است که بسیاری از محققان تحولات اخیر را از منظر موج چهارم دموکراسی و بطلانی برنظریه استثنا-گرایی دموکراسی در خاورمیانه ارزیابی نمودند. در همین راستا محققانی نیز با تاکید بر پسااسلام‌گرایی و یا شکل‌گیری جنبشهای دموکراتیک اسلامی به شیوه‌ای خوش بینانه از آشتی دموکراسی و جریان‌های مذهبی در جهان اسلام سخن گفتند. با این حال دیری نپایید که خوش بینی‌ها عملاً رنگ باخت و جریان‌های دموکراتیک مسلمان در کوران حوادث و تحولات جا ماندند و در عوض گروه‌های تکفیری و افراط‌گرای اسلامی موفق به گسترش و بسط حوزه نفوذ خود شدند به گونه‌ای که در کمتر از چهار سال پس از آغاز بیداری اسلامی یا بهار عربی، ده‌ها گروه نظامی و شبه نظامی تکفیری شکل گرفتند طوری که هم‌اکنون بخش‌های وسیعی از سوریه و عراق در دست جریان‌هایی مانند داعش و النصره و یا گروه‌های تکفیری همسو قرار دارد و مناطق تحت قلمرو این جریان‌های عملاً در برخی مقاطع از مناطق تحت قلمرو دولت عراق و یا سوریه بیشتر بوده است. گذشته از این‌ها نفوذ عمیق داعش در صحرای سینا و بیعت بسیاری از گروه‌های تکفیری در این منطقه و همچنین تسلط بر مناطق وسیعی از لیبی مانند سرت را نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. البته قدرت یابی جریان‌های تکفیری بسیار عمیق و گسترده بوده و هم‌اکنون بخش‌های وسیعی از جهان را دربرگرفته و گروه‌هایی چون بوکوحرام و القاعده همچنان نیرو جذب می‌نمایند. با توجه به مباحث فوق، پرسش‌های اصلی که این پژوهش مطرح می‌کند، چنین است: چه عواملی زمینه گسترش جریان‌های تکفیری و افراط‌گرایی مذهبی پس از آغاز جنبشهای موسوم به بهار عربی را ایجاد نمود؟ و گسترش یافتن جریان‌های

فوق چه تاثیری را به همراه داشته است؟ البته با توجه به این که مهد جریانات تکفیری در عراق و سوریه قرار دارد، این پژوهش به علل گسترش جریانات تکفیری در منطقه شامات می پردازد.

لازم به ذکر است که در رابطه با جریانات تکفیری پژوهش‌های مختلفی صورت پذیرفته است. اکثر پژوهشها به مبانی فکری و اندیشه های گروه های تکفیری پرداخته اند به عنوان مثال غلامرضا خسروی در پژوهشی با عنوان "درآمدی بر بنیادگرایی اسلامی" به بنیانهای فکری بنیادگرایی اسلامی و متفکران عمده آن پرداخته است (خسروی ۱۳۸۵). بخشی شیخ احمد و دیگران نیز در پژوهشی با عنوان " بررسی ایدئولوژی گروه تکفیری - وهابی دولت اسلامی عراق و شام" به مبانی فکری و ایدئولوژی داعش پرداخته اند (بخشی شیخ احمد، بهاری و وهاب پور ۱۳۹۲). واضح است که این پژوهشها حوزه متفاوتی داشته و اساسا به علل گسترش جریانات تکفیری نمی پردازند.

برخی از پژوهشها نیز به بررسی سیاست خارجی قدرتهای بزرگ به ویژه ایالات متحده در خصوص جریانات تکفیری مانند داعش پرداخته و این موضوع را مورد واکاوی قرار داده اند. در این راستا می توان به پژوهش کریستوفر بلنچرد و کارلا همود با عنوان ایالات متحده و دولت اسلامی اشاره نمود (Blancherd and Humud 2015). این پژوهشها نیز عمدتا رویکرد یک بازیگر خاص را مورد واکاوی و ارزیابی قرار می دهند و به تنهایی چرایی گسترش این جریانات را مورد بررسی قرار نمی دهند.

گذشته از اینها برخی پژوهشها نیز مستقیما به وضعیت و آینده گروه های تکفیری در عراق و سوریه پرداخته و مولفه های مختلف سیاسی و اجتماعی را مورد توجه قرار می دهند. به عنوان مثال علیرضا سمیعی اصفهانی و محسن شفیعی سیف آبادی در مقاله ای با عنوان " آینده گروههای تکفیری و راهکارهای ثبات بخش دولت سوریه و عراق" گریزی به شکل گیری جریانات تکفیری در منطقه شامات زده اند. مقاله فوق با رویکرد آینده پژوهی به بررسی سناریوهای مطلوب و ممکن و محتمل

در رابطه با آینده گروه‌های تکفیری پرداخته است (سمیعی اصفهانی و سیف آبادی ۱۳۹۴). اگر چه پژوهش فوق گذار خوبی بر گروه‌های تکفیری در خاورمیانه داشته ولی به تبیین جامع چرایی بروز این جریانات و عوامل مختلف موثر بر آن پرداخته و با بهره گیری از روش‌های سناریونویسی به آینده پژوهی پرداخته است. علی کریمی و رضا گرشاسبی نیز در پژوهشی به ماهیت سیاسی جریانات تکفیری در سوریه پرداخته است. این پژوهش پس از بیان برخی زمینه های داخلی شکل گیری جریانات تکفیری به ویژگی‌های این جریانات از جمله غیرمردمی، ابزاری و چندملیتی بودن آن ها پرداخته است (کریمی و گرشاسبی ۱۳۹۴). اثر فوق اگرچه دارای بینش های مفیدی درباره جریانات تکفیری در سوریه است، اما عمدتاً به ماهیت سیاسی آن و خصایص این جریانات پرداخته و مستقیماً علل گسترش و قدرت گیری آنها را بررسی نکرده است و در عین حال تنها به جریانات تکفیری سوریه پرداخته حال آنکه قدرت گیری جریانات تکفیری را باید در حوزه وسیع تر شامات و خاورمیانه بررسی نمود و عوامل مشابهی در عراق و سوریه تاثیرگذار بوده اند.

در مجموع می توان بیان نمود که خلای مطالعاتی جدی در بررسی چرایی گسترش گروه های تکفیری در خاورمیانه وجود دارد و ضرورت انجام پژوهشی که با رویکردی جامع به بررسی علل قدرت گیری جریانات تکفیری در سه سطح ملی، منطقه ای و بین المللی بپردازد، کاملاً به چشم می خورد. در این راستا، نویسنده در ابتدا چارچوب تحلیلی مبتنی بر رویکرد سه سطحی را در تحلیل چرایی گسترش جریانات تکفیری ارائه داده و در ادامه نیز پیامدهای منطقه ای قدرت یابی افراط گرایان مذهبی و همچنین راهکارهای مقابله با این جریانات مورد واکاوی قرار می-گیرند.

### ۱. چارچوب تحلیلی: سطوح سه گانه تحلیل

در هر حوزه تحقیقی، ضرورت ایجاب می کند تا نوعی روش‌شناسی مناسب برای گردآوری، طبقه بندی و تجزیه و تحلیل اطلاعات انتخاب شود. دانشمندان هر حوزه بنا به موضوع مورد تحقیق، و با تکیه بر سوابق و تجربیات علمی خود، به گرایش

خاصی از مباحث روش‌شناختی روی می‌آورند. یکی از مهمترین گرایش‌ها در مباحث روش‌شناختی، بویژه در روابط بین‌الملل، سطح تحلیل است. سطح تحلیل یعنی سطحی که از پایگاه آن به مسائل بین‌المللی نگریسته می‌شود. این پایگاه به شناخت، وصف، تجزیه و تحلیل و بالاخره تفسیر انسان جهت می‌دهد (سیف زاده، ۱۳۷۸: ۴۱). مبحث «سطح تحلیل» بدین معنا، متضمن فرایندی است که مرجع جمع‌آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل پژوهشگر را مشخص نماید (سیف زاده، ۱۳۷۲: ۲۹). محققان با توجه به موضوع مورد بررسی از سطوح تحلیل مختلفی استفاده می‌نمایند به عنوان مثال والتز در کتاب انسان، دولت و جنگ در تبیین علل جنگ در روابط بین‌الملل، به سه سطح تحلیل در روابط بین‌الملل اشاره می‌کند: ۱. سطح تحلیل یا تصویر نخست از روابط بین‌الملل، که بر سرشت و رفتار انسان تاکید می‌کند؛ ۲. سطح تحلیل یا تصویر دوم از روابط بین‌الملل، که بر ساختار متفاوت سازمان داخلی دولت‌ها تاکید می‌کند؛ ۳. سطح تحلیل یا تصویر سوم از روابط بین‌الملل، که بر آنارشیک بودن نظام بین‌الملل تاکید می‌کند (Waltz, 2013: 3). کردل و ولف نیز با الهام از رویکرد دیوید سینگر و با نقد رویکردهای سنتی دوگانه‌انگار داخلی و خارجی به سطح تحلیل چهار لایه‌ای شامل سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی پرداخته‌اند. آنان معتقدند که ستیزهای قومی که در یک سطح از نظام بین‌الملل رخ می‌دهد، مستقل از نتایج آن در سطوح دیگر نیستند بلکه نتایج آن بر سطوح دیگر هم تاثیرگذار می‌باشد (کریمی و گرشاسبی ۱۳۹۴: ۱۰۵).

بهره‌گیری از سطح تحلیل در پژوهش‌های مختلف مورد استفاده محققان بوده است به عنوان مثال در پژوهشی، گسترش روابط استراتژیک ایران و سوریه در دوره اسد با بهره‌گیری از سطوح تحلیل مختلف ارزیابی و واکاوی شده است (نیاکوئی، اسمعیلی و ستوده ۱۳۹۳). مجتبی مقصودی نیز در تحلیلی که در رابطه با چرایی بحران‌های قومی آذربایجان و کردستان انجام داده نیز از سطح تحلیل بهره‌گرفته و مسایل داخلی و محلی در مناطق دستخوش بحران، وضعیت ملی و در نهایت عوامل بین‌المللی را لحاظ نموده است (مقصودی ۱۳۹۱). در این میان به نظر می‌رسد که

در تبیین چرایی تحولات سیاسی در جوامع بحران زده بهره گیری از سطح تحلیل مفید می باشد و با سه سطح تحلیل ملی، منطقه ای و بین المللی میتوان به بررسی تحولات سیاسی در کشورهای دستخوش بحران پرداخت. البته بین سطوح فوق ارتباط و تاثیرات متقابل قابل توجهی موجود است. معمولا در سطح ملی، عواملی چون وضعیت هویت ملی و هویت های رقیب، شکاف های اجتماعی و روند دولت ملت سازی و همچنین وضعیت دموکراسی و گردش نخبگان و توزیع عادلانه قدرت در جوامع دستخوش بحران مورد بررسی قرار می گیرند.

در خصوص اکثر کشورهای منطقه خاورمیانه باید اذعان داشت که این کشورها همچنان از معضلات امنیتی داخلی رنج میبرند که ناشی از ضعف روندهای دولت ملت سازی است. مشکلات ترکیه با اکراد، مشکلات فرقه ای پیچیده در سوریه، شکاف های قبیله‌ای و مذهبی عمیق در عراق، برخی گرایش های جدایی طلبانه در ایران، شکاف های مذهبی و فرقه ای چندلایه در لبنان که به جنگ های داخلی طولانی مدت منجر شده، تنها برخی از جنبه های ملی بحران و ناامنی در خاورمیانه را شکل داده اند (نیاکوئی ۱۳۹۲: ۱۰۲). در این میان باید توجه داشت که معمولا در خاورمیانه دولت ها از طریق سلطه قادر به ایجاد نظم و سرکوب معارضان بوده اند. به عبارت بهتر، دولت های قدرتمند سلطه گر بر بستر پیچیده ای از شکاف های فرقه ای و مذهبی و هویتی تنها با ابزار سرکوب حکومت نموده اند. بر این اساس بسیاری استدلال نموده اند که شکل گیری خلا قدرت و یا آسیب پذیری دولت مرکزی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه زمینه بروز و تجلی گروه های مختلف فرقه ای و قومی و هویتی را فراهم آورده که خود می تواند قدرت گیری بسیاری از جریان های حاشیه ای متعاقب و همزمان با ضعف دولت مرکزی را تبیین نماید.

از سوی دیگر و در سطح منطقه ای باید اذعان داشت که منطقه خاورمیانه سرشار از رقابت ها و تنش ها در میان دولت هاست. در واقع در این منطقه رقابت و واگرایی عملا جایگزین همکاری و تعامل شده است. وقوع جنگ ها و منازعات مختلف در این منطقه را از این منظر میتوان بررسی نمود. می توان استدلال نمود که تشدید

بحران های داخلی در کشورهای این منطقه می تواند زمینه دخالت قدرت های منطقه ای و تبدیل کشورهای دستخوش ناامنی به محل منازعه و رقابت سایر قدرت ها را فراهم آورد. در واقع ضعف هویت ملی در بسیاری از کشورها باعث شده که دولت های منطقه ای با بهره گیری از شکاف های اجتماعی و برخی گروه های مذهبی و فرقه ای و قومی از این مجموعه ها برای تقویت و گسترش نفوذ خود استفاده نمایند (نیاکوئی ۱۳۹۲).

در نهایت با توجه به نقشی که خاورمیانه در سیاست بین الملل داشته، سیاست قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده در این منطقه نیز حائز اهمیت است. در واقع سیاست های بین المللی و رویکردهای قدرت های بزرگ همواره بر نتایج تحولات در مناطق پیرامونی تاثیر داشته است. به عنوان مثال در دوران دوقطبی هر یک از بلوک های شرق و غرب به دنبال حفظ برتری استراتژیک بوده و بر این اساس عمدتاً از کشورهای دست نشانده بدون توجه به وضعیت دموکراسی حمایت می کردند.

از سوی دیگر وقایع ۱۱ سپتامبر عملاً باعث گردید که مبارزه با تروریسم و گروه های بنیادگرایی اسلامی تا پایان دوره بوش اولویت اول سیاست خارجی امریکا باشد و از گسترش دموکراسی در خاورمیانه صحبت می شد. به هر حال جهت گیری قدرت های بزرگ و به ویژه امریکا در رابطه با تحولات در جریان در خاورمیانه همواره تاثیر زیادی بر نتایج بین المللی تحولات داشته و لذا بررسی دقیق آن ضروری می باشد. بر این اساس در بخش بعدی بررسی خواهیم نمود که چگونه عواملی در سطوح ملی (عوامل داخلی در عراق و سوریه)، عوامل در سطح منطقه ای و عوامل بین المللی، قدرت گیری جریانات تکفیری در عراق و سوریه را موجب شدند.

## ۲. معضلات داخلی در عراق و سوریه: از بحران دموکراسی تا فرقه گرایی و هویت‌های متعارض

بررسی اجمالی در تاریخ عراق نشان می‌دهد که دولت حاکم بر این کشور یک دولت بی ریشه یا فاقد پایگاه اجتماعی و مقبولیت فراگیر بوده است و یک دولت ملت فراگیر که تجلی نهادین و فراگیر همه گروه بندی های قومی و مذهبی باشد، شکل نگرفته است. الگوی حاکم بر فرآیند ملت سازی در عراق از زمان ملک فیصل تا زمان سقوط صدام حسین، از نوع همانندسازی اجباری یا ادغام تحمیلی و سرکوبگرانه گروه‌های قومی کرد، ترکمن و ارمنی در هویت ملی عربی و نیز سرکوب شیعیان از سوی اقلیت حاکم عرب زبان سنی مذهب بوده است. بنابراین دولت عراق نماینده واقعی تمام گروه های مذهبی و قومی یا تجلی نهادین ملت فراگیر نبودند، بلکه در عمل نماینده اقلیت حاکم عرب زبان سنی مذهب و نخبگان آن بودند (سردارنیا ۱۳۹۱: ۱۳). در این میان باید توجه داشت که خشونت و سرکوبی که از سوی دولت اقلیتی عرب سنی علیه سایر جریانات مذهبی قومی مانند شیعیان و اکراد در طول زمان به ویژه دوره صدام حسین اعمال گردید، عمیقاً زمینه تضادهای عمیق مذهبی فرقه‌ای را ایجاد نموده و بر پتانسیل خشونت و کینه در این کشور افزود. استفاده از سلاح های شیمیایی علیه اکراد و سرکوب شدید و خشونت آمیز شیعیان در سال ۱۹۹۱ تنها برخی از اقدامات دولت صدام بود که بر شکاف های مذهبی و قومی در این کشور دامن زد و پتانسیل خشونت را گسترش داد. اگر به تحولات پس از فروپاشی صدام نگاهی کنیم، درمی یابیم که با فروپاشی ساختار قدرت مبتنی بر انحصار قدرت در دست سنی‌های عرب زبان، قدرت جریان‌های شیعی و اکراد به مرور گسترش می‌یابد طوری که رییس جمهور و نخست وزیر کنونی عراق به ترتیب از اکراد و شیعیان هستند. با این حال چنین تحولاتی اصلاً برای بخش عظیمی از اعراب سنی مذهب که عمدتاً در نواحی مرکزی عراق سکنی می‌گزینند، قابل پذیرش نبود. بررسی روند خشونت و ناامنی در عراق جدید حاکی از آن است که بیشتر ناآرامی‌ها و شورش‌ها در مثلث سنی نشین عراق که شامل مناطقی چون فلوجه، تکریت و الرمادی است،



به وقوع پیوسته است. در واقع این نواحی خاستگاه اصلی حزب بعث بوده و صدام با تکیه بر حمایت بی دریغ این جمعیت بر اکراد و شیعیان حکمرانی می نمود. به طور کلی جامعه عراق از سه شکاف اصلی برخوردار است: شکاف مذهبی بین اکثریت شیعه و اقلیت سنی مذهب؛ شکاف قومی زبانی بین اکثریت عرب و اقلیت غیرعرب کرد، ارمنی و ترکمن؛ شکاف بین اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان ارمنی و آشوری (سردارنیا ۱۳۹۱: ۱۴). لازم به ذکر است که در بسیاری از شهرهای عراق نیز شکاف های فوق بروز دارد به عنوان مثال کرکوک به طور تاریخی کردنشین بوده، با این حال در دوره های مختلف پس از دهه ۱۹۶۰ سیاست های عربی سازی در این منطقه دنبال شد که معطوف به تغییر بافت جمعیتی این شهر پراهمیت بود به صورتی که کوچاندن اکراد و اسکان دادن اعراب دنبال گردید. این سیاست ها خود باعث شکل گیری تعارض بین اعراب و اکراد در دوره پس از صدام شد به گونه ای که بسیاری از اکراد به این منطقه برگشته و خواهان استیفای حقوق خود بودند.

در واقع باید توجه داشت که اعراب سنی عراق از تحولات روی داده پس از سقوط صدام و قدرت گیری شیعیان بسیار ناراضی بوده و البته بسیاری برآنند که سیاستهای فرقه گرایانه مالکی نیز بر ناراضیاتی فوق دامن می زد. مالکی به بهانه سرکوب کردن بعثی ها، سنی ها را از ارتش بیرون راند و یک ارتش کاملاً شیعی را تجهیز نمود. بعثی ها و سنی ها که اکثراً بی کار بودند وارد سه استان موصل، صلاح الدین و الانبار شدند و پس از حدود یک دهه بیرون ماندن از قدرت، آن را طلب کردند. در واقع سنی هایی که در داعش فعالیت می کنند بیش از سی یا چهل هزار نفر نیستند با این حال آنها حمایت برخی از جوانان متعصب و سرخورده اهل سنت را دارا هستند (سمیعی اصفهانی و سیف آبادی ۱۳۹۴: ۲۰۸).

به طور کلی اعراب سنی عراق از ترتیبات قدرت و سهم خود در ساختار سیاسی پس از صدام ناراضی بوده و با توجه به تضاد عمیق میان اکراد، سنی ها و شیعیان که از آنها تحت عنوان سه ملت مختلف در عراق نام برده می شود، می توان حمایت یا

انفعال بسیاری از مردم و قبایل سنی در مقابل نفوذ داعش را ادراک نمود. در واقع بسیاری از قبایل و عشایر سنی و همچنین بعضی‌های سنی رانده شده از قدرت با داعش بیعت و همکاری کرده و تنها با بهره‌گیری از این مولفه می‌توان سقوط بخش‌های عظیمی از عراق را در عرض کمتر از چند روز تبیین نمود. در واقع زمینه‌های داخلی چون تعارض عمیق بین اهل سنت و شیعیان و احساس محرومیت نسبی اهل سنت و همچنین رویکرد خشن تکفیری‌های داعشی نسبت به شیعیان که برای برخی از مردم سنی عراق جذاب می‌نمود را باید جزو زمینه‌های داخلی قدرت‌گیری تکفیری‌ها در عراق در نظر گرفت. در این میان نکته حائز اهمیت آن است که حتی با فرض نابودی داعش، نارضایتی اهل سنت از بین نرفته و آنها جذب جریان‌های دیگری خواهند شد. البته تعارض‌های عمیق فرقه‌ای مذهبی در عراق عملاً به جایی رسیده که امکان تجزیه این کشور به گزینه‌ای محتمل تبدیل شده و برخی از شمارش معکوس آن سخن می‌گویند. به هر حال تنها شکل‌گیری ترتیبات قدرتی که مورد قبول نخبگان مختلف عراق اعم از شیعه، سنی و کرد باشد می‌تواند امکان ثبات سیاسی در عراق را مهیا سازد. در رابطه با سوریه نیز باید توجه داشت که عواملی چون عدم گردش نخبگان، نظام تک‌حزبی با رقابت انتخاباتی محدود، فرقه‌گرایی، سکولاریسم و فساد گسترده نقش مهمی در نارضایتی و بحران مشروعیت حکومت اسد داشته است رژیم سیاسی سوریه در دوران حافظ و بشار اسد به مانند رژیم بن علی در تونس در زمره رژیم‌های تک‌حزبی همراه با رقابت محدود می‌گنجد.

در این رژیم‌ها عمدتاً رئیس‌جمهوری که در رأس حکومت قرار دارد، رهبر حزب حاکم نیز می‌باشد. رژیم‌های تک‌حزبی همراه با رقابت انتخاباتی محدود به مراتب بسته‌تر از نظام‌های مبتنی بر هژمونی حزب حاکم همراه با رقابت انتخاباتی مانند مصر دوران مبارک یا یمن دوران علی عبدالله صالح عمل می‌نمایند (210-231: Blaydes 2011). به طور کلی عدم گردش نخبگان در سوریه و ماهیت پلیسی امنیتی آن که باعث نارضایتی گروه‌های عدیده‌ای از مردم شده همواره زمینه بحران

مشروعیت و بحران مشارکت را در این کشور فراهم آورده است. گذشته از ماهیت سیاسی رژیم که توأم با فساد عمیق بوده، وجه فرقه ای حکومت اسد نیز شرایط را پیچیده تر نموده و عملاً شکاف ها و تعارضات فرقه ای را دامن زده است.

در شرایطی که سنی ها بیش از ۷۰ درصد جمعیت سوریه را تشکیل می دهند و علوی ها کمتر از ۱۵ درصد می باشند، اما ستون فقرات حکومت اسد به ویژه تشکیلات اطلاعاتی و امنیتی در دست علوی ها بوده است. براساس آمارهای که در هنگام فوت حافظ اسد در سال ۲۰۰۰ مطرح شد، علوی ها ۹۰ درصد مناصب بالا را در بخش های نظامی و امنیتی کشور در دست دارند (Blaydes 2011: 229).

همچنین اکثر وزرای کلیدی کابینه نیز از علوی ها هستند. در این کشور، این نسبت های فامیلی و مذهبی بوده که بهترین دسترسی به منابع قدرت را تضمین نموده است. با توجه به انسجام اجتماعی اندک در سوریه و فرقه های مذهبی گوناگون، این امر شکاف اجتماعی دیرپایی را در این کشور ایجاد کرده است طوری که دکمجیان جنبش اعتراضی سنی علیه حکومت تحت سلطه علویها را ویژگی اصلی بنیادگرایی مذهبی در سوریه می داند (دکمجیان ۱۳۷۷ : ۲۰۲). گذشته از فرقه گرایی علویها، در این کشور تبعیض های گوناگونی علیه افراد نیز وجود داشته؛ اگرچه افراد نزدیک ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند اما حقوق شهروندی آنها به انحای مختلف نقض شده است. به طور کلی فرقه گرایی حکومت در کنار سرکوب سیاسی شدید که در واقعه ای مانند حماه ۱۹۸۲ هزاران کشته بر جای گذارد، زمینه نارضایتی شدید اهل سنت به ویژه جریانات مذهبی سنی را فراهم نموده است.

البته باید توجه داشت که در میان اهل سنت فتاوی شدیدتی علیه علوی ها وجود دارد که از جمله به فتوای غزالی و ابن تیمیه مبنی بر وجوب قتل علوی ها باید اشاره نمود. براساس فتوای ابن تیمیه، علوی ها فرقه ای مرتد هستند که باید کشته شوند مگر آن که توبه کنند و به آغوش اسلام بازگردند. این ادعا تا همین امروز نیز ادامه یافته است (Porat: 2010). به طور کلی سرکوب سیاسی و فرقه گرایی حکومت در کنار نارضایتی عمیق اهل سنت از تقسیم قدرت و باورهای مذهبی تکفیرگرایانه علیه

علوی‌ها زمینه خشونت و نزاع را در جامعه سوریه فراهم آورده و وقایع تاریخی چون ماجرای حماه ۱۹۸۲ نیز بر آتش خشم و تعارض‌های فرقه‌ای افزوده است. در چنین شرایطی که بدون شک فضا برای قدرت‌گیری افراط‌گرایان تکفیری مهیا است، پاسخ نادرست و سرکوبگرانه حکومت به اعتراضات ۲۰۱۱، عملاً زمینه قدرت‌گیری جریان‌های افراطی و گسترش خشونت را فراهم تر نمود. باید توجه داشت که در ابتدا، تحولات سوریه وجه مسالمت‌آمیز پررنگی داشته و جریان‌های چون داعش و یا النصره چندان محلی از اعراب نداشته و در حاشیه بودند. با این حال عملکرد حکومت نیز زمینه گسترش افراط‌گرایی و قدرت‌گیری رادیکال‌های تکفیری که در چنین شرایطی قابلیت مبارزه بیشتری دارند را فراهم نمود.

به طور کلی هم در عراق و هم در سوریه نارضایتی عمیق اهل سنت از ترتیبات قدرت در کنار وجوه فرقه‌ای عمیق در این جوامع و تاریخ پر از خشونت و تعارض و همچنین باورهای تکفیرگرایانه و رادیکال‌زمینه حمایت‌بخش‌های قابل توجهی از اهل سنت از جریان‌های تکفیری و یا حداقل سکوت و انفعال در مقابل آنها را فراهم آورد.

واضح است که تا وقتی ترتیبات قدرت مورد قبول تمام جمعیت‌ها و گروه‌های اجتماعی و مذهبی در جامعه فراهم نشود و دموکراسی واقعی و گردش‌نخبگان صورت نپذیرد، همواره زمینه برای ناامنی و خشونت که ممکن است در سیمای افراط‌گرایی تکفیری متجلی گردد، فراهم است. البته بدون شک عوامل ملی تنها بستر قدرت‌گیری جریان‌های تکفیری را فراهم آوردند و بدون شک عوامل مهم دیگری در منطقه با بسیج منابع، امکانات مالی و اطلاعاتی و لجستیکی و همچنین نیروی انسانی مبارزه جویی و رادیکالیسم مذهبی و افراط‌گرایی را در منطقه شامات توسعه دادند.

**۳. رقابتهای هویتی و ژئوپولیتیکی در خاورمیانه: زمینه‌ساز منطقه‌ای قدرت‌یابی جریان‌های تکفیری**

یازده سپتامبر و متعاقب آن حمله آمریکا به افغانستان و عراق و به ویژه اشغال عراق تأثیرات قابل توجهی بر موازنه قدرت در خاورمیانه داشته است. اشغال عراق باعث

شکل گیری روندی شد که متعاقب آن شیعیان در عراق قدرت سیاسی بالایی را در دست گرفتند. در واقع ایران هیچگاه نتوانسته است در ادوار مختلف تاریخ خود در برابر وضع شیعیان در کشور های مختلف از جمله عراق و یا لبنان بی تفاوت بماند و در طول تاریخ از این عنصر در سیاست خارجی خود بهره برده است. تا جایی که پیوستگی منافع ملی ایران و مذهب تشیع حتی برای سایر کشورها نیز محسوس بوده است ( فرجی راد، ۱۳۸۴: ۸۰ و ۸۱). اظهارات پادشاه اردن مبنی بر شکل گیری هلال شیعی و اظهارات مبارک مبنی بر وفاداری شیعیان منطقه به جمهوری اسلامی را از این منظر میتوان ارزیابی نمود (برزگر ۱۳۸۷: ۴۳). لازم به ذکر است که تا قبل از سقوط صدام حسین، همواره تخاصم عمیقی میان ایران و عراق به چشم می خورد. با این حال سقوط صدام و قدرت گیری جریاناتی چون حزب الدعوه در عراق که پیوندهای فکری عمیقی با انقلاب اسلامی ایران دارند و جریانات نزدیک به ایران محسوب می شوند عملاً برای رقبای منطقه ای ایران به ویژه عربستان غیر قابل تحمل به نظر میرسید. طی دو دهه گذشته، عراق بزرگترین رقیب و دشمن برای امنیت ملی ایران بود. بر اساس نظریه باری بوزان، ساختار امنیتی منطقه به گونه ای است که تضعیف یک رقیب باعث قدرتمند شدن رقیب دیگر می شود.

بوزان اضافه می کند که در خاورمیانه، دوستی یک بازیگر با بازیگر دیگر، حتماً متضمن خصومت با بازیگر دیگر است (هراتی، سلیمانی و عبادی ۱۳۹۴: ۱۷۷). بررسی دقیق سیاست خارجی عربستان حاکی از این است که این کشور به انحای مختلف از جریانات سنی تکفیری و بازمانده های حزب بعث و همچنین عشایر و قبایل همسو استفاده نموده تا دولت شیعی عراق را تضعیف نماید. بی علاقگی عربستان در به رسمیت شناختن عراق تا جایی بوده است که بعد از شکل گیری دولت جدید، حتی از ارسال پیام تبریک هم برای دولت مردان عراقی خودداری کردند. بدین ترتیب رفتار خصمانه عربستان با دولت عراق از ابتدا و در زمان دولت انتقالی ابراهیم جعفری نیز روشن بوده است (شجاع، ۱۳۸۵: ۴۷). رژیم عربستان با راهکارهای مختلفی مانند حمایت از بعثی ها و گروههای تکفیری و جریانهای

معارضی مانند طارق الهاشمی تلاش نموده که روند نهادینه شدن و تثبیت قدرت سیاسی براساس مولفه های جمعیتی را مخدوش نماید؛ این سیاست ها نقش موثری در ناامنی متداوم در عراق داشته است طوری که مقامات عراقی نیز اشاره کرده اند که عربستان با کمک های مالی و حمایت های آموزشی و فکری از وهابیون، مجری بسیاری از انفجارهای خونین درعراق بوده است. به نظر می رسد که اهداف اصلی عربستان مقابله با نفوذ سیاسی مذهبی ایران، ناکارآمد جلوه دادن دولت عراق و ترویج مذهب وهابیت بوده است. در واقع حمایت عربستان از جریانات سنی تکفیری با هدف مقابله با شیعیان و محدود کردن نفوذ ایران در عراق و ایجاد رخنه در هلال شیعی بسیار قابل توجه می باشد (نیاکوئی: ۱۳۹۲).

در این میان بهار عربی نیز به شیوه ای پیچیده تر باعث گسترش منازعات و رقابت های منطقه ای شد. آغاز شورش و قیام در سوریه فرصت مناسبی را برای عربستان و ترکیه ایجاد نمود تا به گسترش نفوذ در سوریه بیندیشند و تلاش نمایند تا نفوذ ایران در سوریه را محدود نمایند. در واقع پس از بهار عربی رقابت ایران و عربستان به منتهی درجه خود رسیده و از یمن تا بحرین و عراق و سوریه رقابت چشمگیری که در آن رگه های جنگ نیابتی ملاحظه می شود به چشم می خورد. در واقع عربستان سعودی تلاش می کند تا از فرصت ناآرامی در سوریه بهره گرفته و با حمایت مالی و لجستیکی و اطلاعاتی از معارضان و سلفی ها دولت اسد را تضعیف و نابود نموده و حوزه نفوذ خود را در منطقه گسترش دهد.

در این میان تحولات سوریه فرصت جذابی را برای سیاستمداران ترک نیز ایجاد نمود تا با دنبال نمودن دکترین نوعثمانی‌گرایی عملا به دنبال گسترش نفوذ در خاورمیانه باشند. ترکیه در سال های اخیر به ویژه بعد از مسایلی که مانع پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا شد، برآن بوده تا در کنار توجه به اروپا به تقویت روابط با همسایگان خاورمیانه ای نیز پردازد و در چارچوب سیاست خارجی خاورمیانه‌ای خود که نوعثمانی‌گری نام گرفته بر آن شده است تا اهدافی از قبیل ارتباط بیشتر با همسایگان خاورمیانه ای خود و تلاش جهت به دست گرفتن رهبری منطقه را محقق

سازد( امیدی و رضایی، ۱۳۹۰: ۲۵۵). این ایده که برآمده از دکترین عمق استراتژیک احمد داووداگلو، معمار سیاست خارجی جدید ترکیه است، (Aras: 2009) این کشور را در مقابل ایران قرار داده است. در این راستا حمایت ترکیه از برخی جریانات تکفیری و بنیادگرا مانند جیش الاسلام و احرار شام محرز بوده و حتی برخی از حمایت این کشور از داعش و جبهه النصره و خرید نفت از داعش سخن می گویند.

در پژوهشی که به اهداف ترکیه و عربستان در سوریه پرداخته اشاره شده که مقابله با نفوذ ایران فصل مشترک اهداف دو بازیگر فوق می باشد (نیاکوئی و بهمنش ۱۳۹۱) و این دو کشور با حمایت های مستقیم و غیرمستقیم از جریانات تکفیری تلاش دارند به این هدف نائل شوند. البته باید توجه داشت که فضای فرقه گرایی در سوریه و همچنین حمایت های قطر و عربستان و ترکیه باعث شده که ده ها هزار نفر از بنیادگرایان از مناطق مختلف از تونس و لیبی گرفته تا آسیای میانه برای مبارزه با حکومت اسد به سوریه گسیل یابند. قطر و عربستان و ترکیه علاوه بر حمایت های مالی و تسلیحاتی به حمایت دیپلماتیک و رسانه ای قوی از گروه های معارض نیز می پردازند. در مجموع کاهش نفوذ ایران هدف مشترکی است که ترکیه و عربستان را بسیار به هم نزدیک نموده و آنها را برآن داشته تا با حمایت از معارضان سنی، دولت وابسته به ایران در سوریه را تضعیف و مضمحل نمایند.

البته باید توجه داشت که جمهوری اسلامی ایران و حزب الله لبنان از سوی دیگر به شیوه های مختلف از حضور هزاران سرباز و داوطلب تا حمایت مالی و مستشاری و دیپلماتیک در تلاش می باشند تا حکومت اسد را تقویت نمایند( سیمبر و قاسمیان ۱۳۹۳: ۱۷۴-۱۷۰) و هم اکنون منازعه قدرت شدیدی میان مدعیان قدرت منطقه ای در عراق و سوریه به چشم می خورد. به هر حال می توان ادعا نمود که حمایت قدرتمند برخی دولت های تاثیرگذار منطقه ای نقش پررنگی در قدرت گیری جریانات تکفیری در منطقه داشته است.

#### ۴. قدرتهای جهانی و گسترش یافتن جریان‌ات تکفیری

در نهایت، بررسی واکنش قدرتهای بزرگ به ویژه ایالات متحده، روسیه و اتحادیه اروپا در مقابل تحولات عراق و سوریه و گسترش جریان‌ات تکفیری حائز اهمیت است. در این راستا باید توجه داشت که ایالات متحده در دوران پس از ۱۱ سپتامبر تاکید خاصی بر منطقه خاورمیانه داشت طوری که اشغال عراق و افغانستان و دکتورین خاورمیانه بزرگ و گسترش دموکراسی در خاورمیانه به شاه بیت نومحافظه کاران امریکایی تبدیل شده بود. در آن دوره متاثر از فضای ۱۱ سپتامبر، تروریسم و اسلام گرایی تهدید عمده ای برای منافع ملی امریکا تلقی و حتی بر متحدینی چون عربستان برای دموکراتیک سازی و گسترش فضای باز اجتماعی و اصلاحات آموزشی فشار وارد می شد. در واقع در دوره بوش گسترش دموکراسی در خاورمیانه در کنار یکجانبه گرایی و بهره گیری از قدرت نظامی و بی اعتنایی به نهادها و رژیم های بین المللی کاملاً در دستور کار سیاست خارجی امریکا بود. اشغال افغانستان و حمله بدون مجوز شورای امنیت به عراق و صحبت از محور شرارت و تغییر رژیم در ایران را از این منظر می توان ارزیابی کرد. در واقع رگه هایی از منطق صلح دموکراتیک و لیبرالی در میان نخبگان نومحافظه کار دوران بوش به چشم می خورد (نیاکوئی ۱۳۹۳ : ۹۱). با این همه با گذر زمان و روی کار آمدن اوباما تغییرات عمده ای در سیاست خاورمیانه ای امریکا پدید آمد. تاکید بر چندجانبه گرایی و نهادهای بین المللی و همچنین پرهیز از مداخله نظامی در خاورمیانه از مهم ترین سیاستهای اوباما در این منطقه بوده است (نیاکوئی ۱۳۹۳ : ۹۱). چنین دستورکارهایی در بحران سوریه نیز به خوبی نمود داشته است. ایالات متحده تا سال ۲۰۱۴ عمدتاً از معارضان اسد مانند ارتش آزاد سوریه حمایت مالی و تسلیحاتی می نمود و تلاش می کرد تا از طریق شورای امنیت زمینه سقوط حکومت اسد را فراهم آورد. با این حال مقاومت روسیه در مقابل امریکا و سیاست موازنه نرم، عملاً تلاش های ایالات متحده را مختل نمود (Niakooee 2013).



البته امریکا نیز همان طور که گفتیم سیاست یکجانبه گرایی را در دوران اوباما به کنار نهاده است و در موضوع خروج سلاحهای شیمیایی از سوریه امریکایی ها نقشی برابر را برای روسیه پذیرفتند. این سیاست حاکی از آن است که ایالات متحده بر خلاف رویه های قبلی دوران پس از جنگ سرد برای یکی از رقبای شان مدیریت در نظر گرفته است (هدایتی و پینکفستف ۱۳۹۴: ۸۰).

در این میان حائز اهمیت است که اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی امریکا تقلیل یافته است. والت استدلال می کند که امریکا هر گاه در خاورمیانه مداخله کرده اوضاع بدتر شده است و با توجه به این که اهمیت استراتژیک منطقه و نیاز امریکا به واردات گاز و نفت از خاورمیانه کاهش یافته است، صحبت از خروج امریکا از این منطقه می کند. از نظر والت، اهمیت استراتژیک منطقه در حال افول است و هیچ یک از متحدان سنتی آمریکا در منطقه لیاقت حمایت کامل امریکا را ندارند و اقدامات آمریکا تنها منجر به خشم دوستان و دشمنان آن در خاورمیانه می شود، لذا زمان آن فرا رسیده است که آمریکا دست از تلاش برای حل مشکلاتی که نه توان و نه علاقه ای به حل آنها دارد، بردارد (Walt 2016)، در این پس زمینه، سیاست خارجی اوباما در قبال تحولات سوریه و عراق و قدرت گیری جریانات تکفیری را بهتر می توان تحلیل نمود.

در واقع عدم انجام تحرک نظامی و حتی دیپلماتیک گسترده در مقابل تحولات سوریه و عراق را از منظر نداشتن منافع حیاتی و هزینه های سنگین مداخله می توان ارزیابی نمود. باید توجه داشت که قدرت گیری روزافزون جریانات تکفیری به ویژه داعش و النصره در سوریه و سرریز شدن این وقایع به عراق که عملاً نیمی از عراق و سوریه را در کنترل تکفیری ها قرار داد هیچ گاه با واکنش جدی و هماهنگ و متناسب غرب و به ویژه ایالات متحده مواجه نشد. اگر چه آمریکا از طریق حمایت از نیروهای محلی مانند اکراد و همچنین ارتش عراق در بازپس گیری برخی مناطق مانند کوبانی نقش آفرینی نموده و با حملات هوایی محدود و موردی و همچنین گسیل عده معدودی نیروی ویژه از عزم خود برای مهار داعش سخن می گوید،

(Blancherd and Humud 2015:26) با این حال عملاً قدرت‌گیری روزافزون این جریان‌ها در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۳ هیچ‌گاه با پاسخ جدی از سوی غرب مواجه نشد. طوری که گروهی بر این باورند که گروه‌های تکفیری در سوریه مورد استفاده ابزاری ایالات متحده قرار گرفته‌اند و این جریان‌ها برای نیل به اهداف ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی چون تضعیف جبهه مقاومت، جلوگیری از نفوذ روسیه در منطقه، حفظ امنیت رژیم صهیونیستی و تضمین تداوم جریان انرژی مورد استفاده قرار می‌گیرند (کریمی و گرشاسبی ۱۳۹۴: ۱۱۷).

در منازعات سیاسی در واشنگتن در رابطه با نوع برخورد با گروه‌های تکفیری نیز دو موضع مختلف در میان امریکایی‌ها به چشم می‌خورد. از سویی برخی نخبگان پنتاگون و عمل‌گرایان بر این باورند که باید از اسد در مقابل تکفیری‌ها حمایت کرد و برخی شواهد حتی حاکی از برخی کمک‌ها و همکاری‌های اطلاعاتی بین غرب و رژیم اسد است. از سوی دیگر اکثر نخبگان سیاسی امریکا معتقدند که بقای اسد خود باعث قدرت‌گیری جنبه‌های فرقه‌ای و همچنین تکفیری‌ها در سوریه شده و تنها با حذف بشار اسد می‌توان ریشه‌های جریان‌های تکفیری مانند داعش و النصره را خشکاند (Blancherd, Humud and Nikitin 2015: 1). به طور کلی می‌توان گفت که ایالات متحده در قبال قدرت‌گیری جریان‌های تکفیری مانند داعش و جبهه النصره عمدتاً با انفعال عمل نموده و تلاشی جدی و متناسبی برای مقابله با این جریان‌ها انجام نداده است که از جمله به عدم نابودی شبکه‌های مالی این جریان‌ها، عدم ایجاد نیروی نظامی بین‌المللی برای نابودی دولت اسلامی، عدم انجام حملات سنگین و پایدار به مواضع تکفیری‌ها، و در نهایت عدم اعمال فشار به متحدان منطقه‌ای برای عدم حمایت از گروه‌های تکفیری می‌توان اشاره نمود. دلایل این انفعال را در مولفه‌هایی چون کاهش اهمیت استراتژیک منطقه، نداشتن منافع حیاتی در بحران‌های منطقه، بهره‌گیری ابزاری از این جریان‌ها برای تضعیف جبهه مقاومت، عدم انسجام و تناقض‌های درونی در سیاست خارجی اوباما خلاصه نموده‌اند. به هر حال عدم برخورد متناسب غرب با جریان‌های تکفیری زمینه‌گسترش فعالیت این

جریانات را فراهم نمود. در این میان بررسی سیاست خارجی روسیه در قبال جریانات تکفیری و به طور کلی معارضان حکومت اسد پراهمیت می باشد. روسیه تا سال ۲۰۱۵ به حمایت مالی و دیپلماتیک و تسلیحاتی از رژیم اسد ادامه داد و تلاش های امریکا برای براندازی رژیم سوریه را از طریق ابزار و تو در شورای امنیت مختل نمود. با این حال با گسترش قدرت جریانات معارض و امکان سقوط دمشق از سپتامبر ۲۰۱۵ به حملات هوایی بسیار وسیع به گروههای معارض مبادرت نموده (Kabalan:2015) و عملاً کفه ترازو در اکثر مناطق سوریه به نفع حکومت اسد سنگین شده و معارضان تکفیری مانند احرار شام و جبهه النصره هم اکنون در ژانویه ۲۰۱۶ از بسیاری از مناطق عقب نشینی نموده اند. باید توجه داشت که هراس از قدرت گیری تکفیری ها در سوریه با توجه به حضور چچنی ها و جهادگرایان آسیای مرکزی در سوریه و ترس از سرایت این تحولات به خاک روسیه، تلاش برای احیای ابرقدرتی از طریق مداخله کارآمد در سوریه، حفظ پایگاه طرطوس و گسترش نفوذ در منطقه استراتژیک خاورمیانه، حفظ تنها متحد باقی مانده در خاورمیانه، بهره گیری از کارت سوریه برای رقابت و مصالحه با غرب در موضوعاتی چون بحران اوکراین و گسترش ناتو، برخی از مهم ترین دلایلی هستند که در رابطه با نقش آفرینی فعال روسیه در بحران سوریه مورد توجه محققان قرار گرفته است (هدایتی و پینکفتسف ۱۳۹۴). این کنش روسیه زمینه تعارض گسترده این کشور با عربستان و ترکیه را فراهم آورده است.

در این میان باید توجه داشت که توافق هسته ای ایران و غرب عملاً زمینه کاهش تعارضات میان ایران و امریکا را فراهم آورده و حتی باعث نزدیکی نسبی دیدگاه های ایران و روسیه از یک طرف و ایالات متحده از سوی دیگر شده است. هم اکنون اختلاف عمده در رابطه با مذاکرات ژنو در رابطه با امکان حضور اسد در انتخابات آتی و ترکیب معارضان است که گویی ایالات متحده به موضع ایران و روسیه تا حدی نزدیک شده است. به هر حال اگر چه انفعال جامعه جهانی زمینه گسترش جریانات تکفیری را فراهم آورد ولی رویدادهایی چون حملات تروریستی

پاریس و بحران مهاجرت به اروپا و همچنین حملات هوایی وسیع روسیه به داعش و سایر معارضین تکفیری عملاً تأثیرات قابل توجهی در عرصه میدانی سوریه داشته و به نظر می‌رسد که به مرور امکان اجماعی جهانی علیه تکفیری‌های منطقه چندان دور از تصور نباشد. البته توجه به این نکته ضروری است که نقش پررنگ سپاه قدس ایران و شیعیان عراقی و افغان در کنار حزب الله لبنان در جبهه آزادسازی حلب و همچنین حملات نظامی روسیه از وجهی دیگر برای تکفیری‌ها مشروعیت بخش بوده و علاوه بر اینکه زمینه اتحاد معارضین را فراهم می‌آورد ممکن است زمینه گسترش مشروعیت تکفیری‌ها در میان اهل سنت را نیز ایجاد نماید و خود به وجوه فرقه‌ای تحولات منطقه دامن بزند. بدون شک تحولات منطقه بسیار سیال بوده و مسایلی چون انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا نیز می‌تواند بر آینده تحولات تأثیرگذار باشد.

### نتیجه‌گیری

متعاقب بهار عربی، جریان‌های تکفیری موفق به بسط حوزه نفوذ خود شدند به گونه‌ای که مناطق وسیعی از سوریه و عراق تا صحرای سینا و حتی مناطقی از لیبی هم اکنون تحت کنترل داعش و یا گروه‌های همسو می‌باشد. در این پژوهش تلاش شد تا علل قدرت‌یابی جریان‌های تکفیری مانند داعش و جبهه النصره در منطقه شامات و اکاوی و پیامدهای آن بررسی شود. در سطح ملی، نارضایتی اهل سنت از ترتیبات قدرت و شکاف‌های فرقه‌ای و مذهبی بسیار پیچیده در عراق و سوریه در کنار فرقه‌گرایی دولت‌ها و باورهای رادیکال و تکفیری گسترده و در نهایت پاسخ نامناسب حکومت‌ها به جنبش‌های اعتراضی ابتدایی زمینه رادیکال شدن و قدرت‌گیری جریان‌های افراط‌گرای مذهبی را در عراق و سوریه فراهم آورد. در این میان حمایت کشورهای منطقه به ویژه عربستان و ترکیه که برای مقابله با نفوذ ایران، از تکفیری‌ها حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم می‌نمایند و زمینه گسیل یافتن ده‌ها هزار پیکار جو به سوریه را فراهم آورده‌اند، در سطح منطقه‌ای باعث گسترش جریان‌های تکفیری شده است. عربستان و ترکیه که هم‌اکنون در مقابل روسیه و ایران متحد

شده اند از حمایت های دیپلماتیک تا مالی و نظامی را از گروه های معارض که بسیاری از آنها افراط گرایان مذهبی هستند دریغ ننموده و عملاً نقش پشتیبان منطقه ای این جریانات را در دست دارند. در نهایت ایالات متحده در طی پنج سال گذشته هیچ گاه نقش قدرتمند و تعیین کننده ای برای مواجهه با گروه های تکفیری بر عهده نگرفت و گسترش قلمروی داعش با نظاره امریکا رخ داد. با این حال قدرت گیری گروه های معارض و امکان سقوط دمشق، روسیه را برانگیخت تا در کنار ایران و حزب الله به عملیات نظامی در سوریه در دفاع از حکومت اسد مبادرت ورزد. در واقع از سپتامبر تا کنون روسیه با هزارات سورتی پرواز بسیاری از مواضع گروه های شورشی و تکفیری را منهدم کرده و عملاً موازنه قدرت در ژانویه ۲۰۱۶ عملاً به نفع رژیم اسد تغییر یافته است. البته ایالات متحده نیز در سالهای اخیر حمایت های خود از معارضان را کاهش داده و کمتر از سقوط اسد سخن می گوید. به نظر می رسد که وقایع تروریستی پاریس و بحران مهاجرت به اروپا و همچنین توافق هسته ای با ایران و برخی بدبینی ها نسبت به ترکیه و عربستان در کنار عدم داشتن منافع حیاتی در سوریه بر سیاست خارجی امریکا تاثیر گذارده است. بر این اساس احتمال تغییر جدی فضای بین المللی برای برخورد جدی با تکفیری ها هم اکنون قابل تامل است. در این میان باید توجه داشت که با توجه به ماهیت خشن و بی منطق جریانات تکفیری که در حمله تروریستی به پاریس نمود یافت، زمینه برای مداخله بیشتر عوامل بین المللی فراهم آمده و توافق ژنو می تواند در این میان مورد توجه قرار گیرد. در نهایت باید توجه داشت که برای ریشه کنی جریانات تکفیری در هر سه سطح ملی و منطقه ای و بین المللی باید تمهیداتی اندیشیده شود. در سطح ملی شکل گیری دموکراسی و پذیرش ترتیبات قدرت توسط تمام فرقه ها و مذاهب و عدم فرقه گرایی دولت ها و همچنین گسترش آموزش و فرهنگ تساهل و گفتگو می تواند مثمر ثمر باشد. در سطح منطقه ای نیز شکل گیری گفتگو و مصالحه میان بازیگران تاثیرگذاری چون ایران و عربستان و ترکیه و حفظ موازنه قدرت میان بازیگران فوق قابل توجه است. در نهایت در سطح بین المللی نیز اجماع بین المللی

برای نابودی گروه های تکفیری لازم می باشد. در نهایت باید توجه داشت که بدون از بین رفتن زمینه های داخلی افراط گرایی مذهبی، عوامل بین المللی می تواند ناکارآمد باشد. به عنوان مثال دخالت های نظامی روسیه در شرایطی که اهل سنت از ترتیبات قدرت راضی نباشند، تنها باعث مشروعیت بیشتر جریانات تکفیری برای مقابله با دشمن خارجی خواهد شد.

#### منابع:

#### الف- فارسی

- امیدی، ع و رضایی، ف. ۱۳۹۰. عثمانی گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص ه و پیامدهای آن در خاورمیانه، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره سوم.
- بخشی، ا، ب م، و پ. ۱۳۹۲. بررسی ایدئولوژی گروه تکفیری - وهابی دولت اسلامی عراق و شام. فصلنامه علوم سیاسی. سال ۱۶. شماره ۶۴
- برزگر، ک. ۱۳۸۷. ایران، عراق جدید و نظام سیاسی امنیتی خلیج فارس. تهران. مرکز تحقیقات استراتژیک
- خسروی، غ. ۱۳۸۵. مطالعات بین الملل: درآمدی بر بنیادگرایی اسلامی. فصلنامه مطالعات راهبردی. شماره ۳۱
- دکمجیان، ه. ۱۳۷۷، جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی انتشارات کیهان
- سردارنیا، خ. ۱۳۹۱. عراق، استمرار خشونت و رویای دموکراسی: یک تحلیل چندسطحی. فصلنامه راهبرد. سال بیست و یکم. شماره ۶۳. تابستان
- سممعی اصفهانی، ع و ش، م. ۱۳۹۴. آینده گروهکهای تکفیری و راهکارهای ثبات بخش دولت سوریه و عراق. فصلنامه پژوهشهای راهبردی سیاست. سال چهارم. شماره ۱۴
- سیف زاده، ح. ۱۳۷۲. نظریه های مختلف در روابط بین الملل، تهران، نشر سفیر، ۱۳۷۲، چاپ سوم.
- سیف زاده، ح. ۱۳۷۸. اصول روابط بین الملل (الف و ب)، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸.
- سیمبر، ر و قاسمیان، ر. ۱۳۹۳. مولفه های اساسی محیط امنیتی ایران و سوریه. فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست. سال سوم. شماره ۹

- شجاع، م. ۱۳۸۶. رقابت های منطقه ای ایران و عربستان و موازنه نیروها در خاورمیانه، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۴۰ - ۲۳۹
- فرجی راد، ع. ۱۳۸۴. ژئوپلتیک جدید عراق و تاثیر آن بر منافع و امنیت جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه ژئوپلتیک، ویژه نامه
- کریمی، ع و گرشاسبی، ر. ۱۳۹۴. ماهیت سیاسی جریانات تکفیری سوریه. فصلنامه مطالعات ملی. سال شانزدهم. شماره ۳.
- مقصودی، م. ۱۳۹۱. تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰. نشر روزنه. فصل سوم
- نیاکوئی، ا، ۱۳۹۳. ارتش و سیاست در خاورمیانه عربی. انتشارات دانشگاه گیلان
- نیاکوئی، ا، ۱۳۹۲. بررسی بحرانهای عراق و سوریه در پرتو نظریه های امنیتی. فصلنامه سیاست جهانی. دوره دوم. شماره اول.
- نیاکوئی، ا و بهمنش، ح، ۱۳۹۱. بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها. فصلنامه روابط خارجی. سال چهارم. شماره ۴.
- نیاکوئی، ا، اسمعیلی، ع و ستوده، ع. ۱۳۹۳. عوامل گسترش روابط استراتژیک سوریه با ایران از صعود بشار اسد به قدرت تا ناآرامی های اخیر. فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام. سال سوم. شماره ۹
- هدایتی شهیدانی، م و ولادیمیرویچ پینکتسف، ر. ۱۳۹۴. الگوهای رفتاری امریکا و روسیه در مدیریت بحرانهای منطقه ای: مطالعه موردی بحران سوریه. فصلنامه پژوهشهای راهبردی سیاست. سال سوم. شماره ۱۲
- هراتی، م، سلیمانی، ر و عبادی، ع. ۱۳۹۴. بازتاب نظم سیاسی جدید عراق بر روابط دوجانبه ایران و عربستان. فصلنامه سیاست جهانی. دوره چهارم. شماره ۳.

ب- انگلیسی

- Aras, B. 2009. Davutoglu Era in Turkish Foreign Policy. SETA. Foundation for Political,
- Bayat, A. April, 26, 2011. The Post-Islamist Revolutions <http://www.foreignaffairs.com/articles/67812/asef/-Bayat/the-post-islamist-revolutions>
- Blancherd, C and Humud C and Nikitin M. 2015. Armed conflict in Syria: overview and U.S response. Congressional Research Service
- Blancherd, Christofer.M and Carla Humud. 2015. The Islamic State and U.S policy. Congressional Research Service

- Blaydes, I. 2011. Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt. Cambridge University Press
- Kabalan, M. 2015. Putine unexpected move in Syria: perspectives on Russia interventions in Syria. Belfer Center for science and international affairs.
- Porat, L. December 2010. The Syrian Muslim Brotherhood and the Asad Regime. Middle East Brief. Crown Center for Middle East Studies, Brandeis University.
- Niakooee, S A. 2013. Contemporary Arab Uprisings: different outcomes and processes. Japanese Journal of political Science. Vol 14. No 3.
- Waltz, Kenneth N. 2001. Man, the State and War. New York: Columbia University Press.
- Walt, S. 2016. The United States should admit it no longer has a Middle East policy. <http://foreignpolicy.com/2016/01/29/the-u-s-should-admit-it-has-no-middle-east-policy-obama-cold-war-israel-syria/>